

رشد اقتصادی و رفاه اقتصادی ایران



فدائی خلق حمید مومنی

سازمان اتحاد فداییان خلق ایران - دیماه ۱۳۸۲

اگر روباه را رئیس جنگل کنند، ممکن است پر زیاد شود ولی دیگر پرنده‌ای باقی نمی‌ماند.
 “گورکی”

یکی از موضوعات (سوژه‌های) مهم تبلیغات رژیم، مسئله به اصطلاح “رشد اقتصادی ایران” است. رژیم با بوق و کرنا ادعا می‌کند که ایران در سالهای اخیر همواره از بالاترین آهنگهای رشد اقتصادی در دنیا برخوردار بوده است. لازم است که این ادعای رژیم را از چند نظر مورد بررسی قرار دهیم:

- الف: رژیم از طرح مسئله رشد اقتصادی، چه هدفهایی دارد؟
 ب: رشد اقتصادی چیست و بطور کلی چه رابطه‌ای با زندگی زحمتکشان دارد؟
 پ: رشد اقتصادی ایران چیست و چگونه است؟

الف: رژیم از طرح مسئله رشد اقتصادی، چه هدفهایی دارد؟

دستگاههای تبلیغاتی رژیم سعی می‌کنند با بکار بردن تعدادی لغات پرطمطراق و دهان پرکن که در ضمن آنها را هم به معانی دلخواه خود بکار می‌برند، دم از ترقی، رشد، انقلاب و امثال آن بزنند. یکی از لغاتی که رژیم زیاد در تبلیغات گوناگون رادیویی و تلویزیونی و مطبوعاتی خود بکار می‌برد، عبارت “رشد اقتصادی” است. اما او واقعاً چه هدفهایی از طرح این مسئله به اصطلاح “رشد اقتصادی” دارد؟ به نظر ما این تبلیغات دارای سه هدف اصلی است:

۱- اولین هدف رژیم از طرح این مسئله و تبلیغ فراوانی که در پیرامون آن می‌کند، ایجاد امید واهی در طبقات و اقشار محروم جامعه ایران است. این امید واهی که هرچند امروز گرسنه‌ایم و بی‌کاریم و هرچند که امروز دکتر و دارو نداریم، ولی با این آهنگ رشد اقتصادی که فعلاً در جریان است، بزودی همه اینها را خواهیم داشت،

مسلماً است که این وعده‌های دروغ‌قادر به فریب زحمتکشان وطن ما نیست و هرچقدر هم رژیم در دروغ‌گویی و فریبکاری مهارت داشته باشد و هر چقدر هم دستگاههای تبلیغاتی اش عریض و طویلتر باشد، ولی بالاخره دروغ بودن وعده‌های طلایی‌اش بر خلق ما روشن خواهد گردید.

همانطور که ننگ و افتضاح “اصلاحات ارضی” اش و “سهیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها” یش برای همه عیان شد با اینحال رژیم از تلاش تبلیغاتی خود دست بر نمی‌دارد و می‌کوشد که هرچند برای مدتی کوتاه، چنین وانمود سازد که اگر او آدم می‌کشد، و کسی جرأت نفس کشیدن ندارد، ولی در عوض سد و بیمارستان و راه هم می‌سازد. اما خلق بخوبی می‌دانند که سد و بیمارستان و راه برای کیست. آنان قبل از اینکه به تبلیغات رژیم در باره سد و بیمارستان و راه فکر کنند، به خود سد و بیمارستان و راه که فقط حق نگاه کردن به آن را دارند، فکر می‌کنند.

۲- دومین هدف جار و جنجال تبلیغات رژیم تبلیغ در سطح بین‌المللی است. یعنی تحمیق و منحرف کردن افکار عمومی جهان و اینکه شاه و رژیم خونخوارش را مترقی‌جا بزنند و کشور عقب‌نگهداشته ما را به عنوان یک کشور پیشرفته معرفی کنند. از طرف دیگر این تبلیغ همراه بقیه برنامه‌های بین‌المللی رژیم، چوب حراجی است که به منابع ثروت مردم ما می‌زنند. رژیم این وعده را به سرمایه‌داران خارجی می‌دهد که امکانات اقتصادی ایران فراوان است و اقتصاد ایران اقتصادی است شکوفان و در حال رشد و آماده بهره‌برداری و غارت، و اینکه ایران نه تنها دارای ثبات اقتصادی است، دارای ثبات سیاسی هم هست. یعنی در مملکتی که دارای چنین رشد اقتصادی‌ای است، زمینه نارضایتی عمومی ضعیفتر است و خلاصه از ملی شدن یا مصادره شدن سرمایه‌تان نترسید. به قول ویلیام گاور، رئیس شرکت مالی بین‌المللی وابسته به بانک جهانی: “ثبات و اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران و استعدادهای این کشور، عوامل مؤثر جذب سرمایه‌گذاران خارجی به سرمایه‌گذاری در ایران می‌باشد”.

۳- با تمام کوششها رژیم برای سرکوب و لاقط مسکوت گذاشتن اخبار مبارزات انقلابی، این اخبار کمابیش نشر می‌یابد و نتیجتاً این سؤال را پیش می‌آورد که اگر رشد اقتصادی ادعایی رژیم وجود دارد، پس علت مبارزات انقلابی چیست؟ رژیم شاه برای توجیه موقعیت خود و دگرگونه وانمود کردن مبارزات انقلابی مردم، باز هم می‌کوشد از پدیده ادعایی رشد اقتصادی استفاده کند. بدین ترتیب:

می‌دانیم که براساس جامعه‌شناسی مارکسیستی نیروهای رشد یابنده تولید، در هر مرحله‌ای از رشد خود، همراه با خود طبقات و اقشار خاصی را به جلو می‌زند. این طبقات در یک روند تاریخی حاکمیت طبقاتی خود را کسب می‌کنند، یعنی طبقه مسلط حاکمه موجود را به کنار می‌زند و خود جای آن را می‌گیرند، دستگاه حکومتی او را برمی‌چینند و مجموعه قوانین و دستگاہهای حکومتی خود را جایگزین آن می‌سازند که بالطبع حافظ منافع طبقاتی خودشان است. در این میان، طبقه میرنده، یعنی طبقه قدیمی نیز به سادگی تسلیم نمی‌شود، بلکه به خاطر منافع متضاد با طبقه حاکمه جدید با آن مبارزه می‌کند.

حالا رژیم با سوءاستفاده از تئوری علمی یاد شده که دیگر، مرتجعان جهان قدرت مقابله رویارویی با آن را ندارند و نیز مورد پذیرش وسیع روشنفکران انقلابی و عناصر آگاه کارگری است، می‌خواهد چنین وانمود کند که "انقلاب سفید" او همان انقلاب بنیادی است که طبقات پیشرو و رشد یابنده اجتماع به وجود آورده‌اند و بدین ترتیب مبارزات انقلابی مردم ایران را عداوت طبقه میرنده جا بزند و بگوید که این امری طبیعی است و ناشی از باصطلاح "رشد اقتصادی" جامعه ایران می‌باشد که گویا در جهت منافع خلق است. در واقع رژیم می‌خواهد ادعا کند که نماینده کارگران است، زیرا آنها را در سود کارخانه‌ها سهم کرده و نماینده دهقانان است زیرا که اصلاحات ارضی کرده و نماینده زنان است زیرا که آزادشان نموده و حق رأی برای آنها قائل شده و غیره و مبارزه انقلابی‌ای هم که وجود دارد و رژیم قادر به مخفی کردن آن نیست نشانه بازمانده‌های طبقه حاکمه قبلی در مقابل نیروهای مواد رشد یابنده است. از اینرو است که در روزنامه‌های رژیم می‌خوانیم که بنظر رژیم قیام پانزدهم خرداد واقعه‌ای است که از طرف اربابان قدیمی و روحانیون مرتجع طرحریزی شده، می‌خوانیم که سازمان دانشجویان در خارج از کشور مدافع طبقه مالکی است که رژیم با اصلاحات ارضی از حکومت به زیرش کشیده و باز می‌خوانیم که پیشاهنگان انقلاب که مبارزه مسلحانه با رژیم را آغاز کرده‌اند، عوامل فروخته شده بگروهها و مجامعی هستند که چشم دیدن این همه رشد و ترقی را در ایران ندارند و یا حامی منافع امپریالیستی و بخصوص حامی منافع کمپانیهای نفتی هستند.

پس ادعاها و تبلیغات رژیم در مورد رشد اقتصادی کوششی است برای عقیم کردن و یا تضعیف جنبشهای انقلابی مردم ایران، جلب سرمایه‌های خارجی به ایران که به دلایل سیاسی در این کار مردد هستند، و توجیه و وارونه جلوه دادن مبارزات انقلابی مردم ایران.

ب: رشد اقتصادی چیست و چه رابطه‌ای با زندگی زحمتکشان دارد؟

در زمان ما تنها دو نوع راه رشد اقتصادی وجود دارد: راه رشد سرمایه‌داری و راه رشد سوسیالیستی و نباید با صرف گفتن "رشد اقتصادی" این دو راه رشد را که ماهیتاً از همدیگر متمایزند با هم اشتباه کرد. با اینحال، "رشد اقتصادی" یک مسئله فنی است که چه در سرمایه‌داری و چه در سوسیالیسم دارای تعریف واحد است. ولی در دو سیستم، دو محتوای گوناگون و دو هدف گوناگون وجود دارد: رشد اقتصادی از نظر فنی عبارت است از افزایش سرانه تولید در طول زمان. یعنی اگر در مقایسه دو سال، سهم سرانه تولید بالا برود، می‌توان از رشد اقتصادی صحبت کرد. این تعریف مقدماتی از رشد اقتصادی دارای دو رکن اساسی است:

۱- افزایش تولید در طول زمان.

۲- بیشتر بودن آهنگ این افزایش از آهنگ افزایش جمعیت.

مثالی بزنیم تا موضوع روشنتر شود. هرگاه در طول زمان یک درصد به تولید اضافه شود و در طول همان زمان، جمعیت سه درصد اضافه گردد، هرچند به تولید اضافه شده، ولی نمی‌توان از رشد اقتصادی صحبت کرد، چرا که طبق تعریف، سهم سرانه تولید نه تنها اضافه نشده، بلکه کاهش هم یافته است. پس برای اینکه رشد اقتصادی داشته باشیم، هم باید تولید افزایش پیدا کند و هم اینکه آهنگ افزایش آن از آهنگ افزایش جمعیت بیشتر باشد.

اما چنانکه گفتیم، این فقط یک محاسبه فنی است که می‌توان هم با آن رشد اقتصادی یک کشور سوسیالیستی را محاسبه کرد، هم رشد اقتصادی یک کشور سرمایه‌داری وابسته را، به عبارت دیگر وقتی می‌گوییم رشد اقتصادی فلان کشور مثلاً ۱۰ درصد است. این امر نشان می‌دهد که تولید آن جامعه افزایش یافته، ولی بهیچوجه نشان نمی‌دهد که این تولید برای چه کسانی افزایش یافته، آیا سطح زندگی زحمتکشان را بالا برده یا ساختمانهای مدرن و اتومبیلهای گرانبه برای اشراف ساخته، به عبارت دیگر رشد اقتصادی بهیچوجه نشان دهنده ماهیت نظام نیست. دو جامعه سوسیالیستی، رشد اقتصادی از طرفی مستقیماً سبب بهبود وضع زندگی زحمتکشان می‌شود و از طرف دیگر شرایط را برای بهبود آتی وضع زندگی آنان فراهم می‌نماید که ممکن است بر اساس شرایط رشد نیروهای تولیدی جامعه، روی این یا آن جنبه رشد تأکید شود. اما رشد اقتصادی جامعه سرمایه‌داری در هر صورت سبب تشدید تضاد بین کار و سرمایه یا بین زحمتکشان و استثمارگران می‌گردد. زیرا

اگر هم فرض کنیم که درآمد زحمتکشان و ثروتمندان به یک نسبت، یعنی مثلاً ده درصد افزایش بیابد. باز این بدان معنی است که استثمار شدت پیدا کرده، زیرا عملهای که مزدش روزی ۶ تومان است، ده درصد افزایش درآمدش روزی ۶ ریال است، در حالیکه ثروتمندی که ماهی ۳۰ هزار تومان درآمد دارد ده درصد افزایش درآمدش روزی ۱۰۰ تومان خواهد شد. تفاوت بین ۶ ریال و ۱۰۰ تومان در واقع تشدید استثمار است که همراه جدایی ناپذیر رشد اقتصادی سرمایه‌داری است. در حالیکه رشد اقتصادی سوسیالیستی دقیقاً دقیقاً در جهت منافع خلق است. رشد اقتصادی سرمایه‌داری به معنی تشدید استثمار خلق و ثروتمندتر شدن ثروتمندان می‌باشد، قبل از اینکه این موضوع را بیشتر تشریح کنیم لازم است که یک اصطلاح فنی دیگر، یعنی "رفاه اقتصادی" را هم تعریف نمائیم:

رفاه اقتصادی نیز یک اصطلاح فنی است و بهیچوجه نشاندهنده وضع زندگی خلق نیست.

رفاه اقتصادی عبارت است از افزایش سهم سرانه کالاها و خدمات قابل مصرف در جامعه.

یعنی اگر در یک سال جمعیت کشور سه درصد افزایش یابد و در همین مدت به حجم کالاها و خدمات قابل مصرف (چه کالاها و خدمات قابل خرید و چه غیرقابل خرید یا اختصاصی و یا مجانی) چهار درصد اضافه شود، مطابق تعریف، می‌گوئیم که در کشور، نسبت به سال گذشته رفاه اقتصادی به وجود آمده است. روشن است که رفاه اقتصادی در جامعه سوسیالیستی و سرمایه‌داری، دارای دو معنی متفاوت است. زیرا این کالاها و خدمات مصرفی جامعه ممکن است کالاها و خدمات مورد استفاده توده‌ها باشد و یا اتومبیل کرایس‌لر، تفریحگاههای اشرافی، پزشک و بیمارستان گرانقیمت و غیره. با این حساب ممکن است، رفاه اقتصادی ایران، یعنی افزایش سهم سرانه کالاها و خدمات مصرفی در جامعه، و رفاه اقتصادی جمهوری خلق چین و حتی اتحاد شوروی و جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی هم بیشتر باشد ولی این مهم است که این رفاه اقتصادی چیست و برای کیست؟

نمونه‌هایی از این رفاه اقتصادی تفریحگاههای اختصاصی در جزیره کیش است. باغات و هتلها و باشگاههای تفریحی شمیران و شمال ایران است و غیره. در صورتی که موقعی که ما می‌خواهیم رقم رفاه اقتصادی را بدست بیاوریم، بهیچوجه نمی‌توانیم تفاوت کیفی بین رفاه اقتصادی خلق چین و مردم ایران را از روی این فرمول فنی بفهمیم. زیرا در فرمول یادشده، ما ارزش پولی تمام کالا و خدمات قابل مصرف تولید شده در یک سال را با هم جمع می‌کنیم، سپس ارزش پولی تمام کالا و خدمات مصرفی تولید شده در سال گذشته را از آن کم می‌کنیم بعد حاصل را بر تعداد جمعیت تقسیم می‌نماییم.

عددی که بدست می‌آید نشاندهنده رفاه اقتصادی یعنی افزایش سهم سرانه کالاها و خدمات مصرفی است ولی این رقم نشان نمی‌دهد که کودکان دهقان ایرانی فقط نان خشک کپک زده خورده‌اند، در حالیکه کودکان عزیز دردانه رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم جهانی از پرخرجترین تفریحات روی زمین و از پرخرجترین تفریحات تاریخ بشر برخوردار بوده‌اند.

رفاه اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری به معنی تشدید بهره‌کشی زحمتکشان است. زیرا فقط سهم ناچیزی از حجم کالاها و خدمات قابل مصرف جامعه را زحمتکشان مصرف می‌کنند و آن حداقل معیشت آنهاست.

پس زیاد شدن حجم کالاها و خدمات به معنی افزایش رفاه ثروتمندان و به عبارت دیگر به معنی تشدید استثمار خلق است اما در کشورهای سوسیالیستی چنین نیست و هرگونه رفاه اقتصادی فقط به معنی بهبود زندگی توده‌های مردم می‌باشد.

لازم به یادآوری است که رشد اقتصادی و رفاه اقتصادی چه در کشورهای سرمایه‌داری چه در کشورهای سوسیالیستی دو پدیده متفاوت هستند که ممکن است همراه هم بیایند و یا همراه هم نیایند رشد اقتصادی به معنی افزایش تولید بطور کلی است ولی ممکن است این تولید، لزوماً تولید کالاها و خدمات مصرفی نباشد بلکه یا تولید کالاها و خدمات سرمایه‌ای باشد که نیروهای تولیدی جامعه را رشد می‌دهد و یا اینکه تولید فرآورده‌های نظامی (اسلحه و مهمات)، تأسیسات و تشکیلات نظامی و غیره و یا کالاهایی که به هر حال برای مصرف خود جامعه نیست. در حالیکه رفاه اقتصادی به معنی افزایش کالاها و خدمات قابل مصرف جامعه است.

گاهی رشد اقتصادی بیشتر از رفاه اقتصادی است و این به معنی آنست که جامعه بهر حال به تولید کالاها و خدمات غیرمصرفی گرایش بیشتری دارد و گاهی هم ممکن است که رفاه اقتصادی بیشتر از رشد اقتصادی باشد و آن بدین معنی است که تولید کالاها و خدمات مصرفی، بیشتر از طریق کاهش تولید کالاهای غیرمصرفی افزایش یافته باشد. مثلاً تولید کالاها و خدمات سرمایه‌ای، نظامی، تحقیقاتی و غیره کاهش داده شود و به جای آن تولید کالاها و خدمات مصرفی افزایش یابد و روشن است که این تغییر تولید در فرمول "رشد اقتصادی" منعکس نمی‌گردد.

در کشورهای سوسیالیستی، در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیسم، معمولاً سطح رفاه اقتصادی خیلی پایینتر از سطح رشد اقتصادی است. زیرا جامعه می‌خواهد با قناعت و فداکاری زمینه رشد نیروهای تولیدی را برای سالهای بعد فراهم نماید و از طرفی استعداد نظامی خود را برای مقابله با دشمن، حفاظت زندگی خلق و کمک به انقلابهای دیگر تقویت کند. اما در سالهای بعد هرچه پایه اقتصادی ساختمان سوسیالیسم بیشتر مستحکم می‌گردد. رفاه اقتصادی نیز افزایش می‌یابد.

در مقایسه ارقام رفاه اقتصادی بین کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری همواره باید به سه نکته توجه داشت.

۱- ارقام نمی‌تواند رفاه اقتصادی واقعی کشورهای سوسیالیستی را نشان دهد، زیرا بسیاری از کالاها و خدمات مصرفی کشورهای سوسیالیستی غیرقابل خرید و فروش هستند. یعنی یا بطور مجانی در اختیار همه قرار می‌گیرند و یا از طریق همیارهای خودی، تولید می‌گردد، در حالیکه در جامعه سرمایه‌داری چنین چیزی خیلی کم است.

۲- رفاه اقتصادی جامعه سوسیالیستی به معنی رفاه خلق است، در حالیکه رفاه اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری به معنی تشدید بیشتر بهره‌کشی از خلق است.

۳- کشورهای سوسیالیستی برای ساختمان سوسیالیسم باید کوششها و فداکاریهای عظیمی بکار ببرند. بنابراین چنانکه گفتیم بویژه در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیسم، بخش عظیمی از نیروی تولید جامعه به تولید کالاها و خدمات سرمایه‌ای مشغول است. یعنی کشورهای سوسیالیستی باید سالها کالاها و خدمات مصرفی کمتری تولید کنند تا بتوانند نیروهای تولیدی جامعه را با سرعت زیادی تکامل بدهند و تولید و توزیع متمرکز برنامه‌ای بوجود آورند. بنابراین طبیعی است که رفاه اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی خیلی کمتر از رشد اقتصادی باشد. ولی هرچقدر ساختمان سوسیالیسم به موفقیت بیشتری می‌رسد، این فاصله کمتر می‌گردد و رفاه اقتصادی بیشتر به رشد اقتصادی نزدیک می‌شود.

از آنچه گفتیم بطور کلی چنین نتیجه می‌شود که رشد اقتصادی به معنی افزایش حجم تولید یک سال نسبت به سال قبل است و این در کشورهای سرمایه‌داری بطور کلی نشاندهنده تشدید استثمار خلق است. رفاه اقتصادی نیز به معنی افزایش حجم تولید کالاها و خدمات مصرفی یک سال نسبت به سال قبل است که آنهم در کشورهای سرمایه‌داری به معنی تشدید استثمار خلق است. زیرا سهم ناچیزی از این افزایش نصیب کارگران می‌گردد. کافی است که به نوع تولیدات ایران که سالیانه حجم آن به سرعت افزایش می‌یابد نگاه کنیم. کافی است فقط به امر ساختمان سازی توجه کنیم و مجموع ارزش ساختمانهایی را که برای ثروتمندان که تعداد کمی از افراد جامعه هستند ساخته می‌شود با مجموع ارزش ساختمانهایی که برای توده‌های کارگر و دهقان ساخته می‌شود مقایسه کنیم. می‌بینیم که کارگران می‌سازند و ثروتمندان قسمت اعظم و نزدیک به تمام آن را مصرف می‌کنند.

با این حساب رفاه اقتصادی در کشور سرمایه‌داری یعنی اینکه کارگران بیشتر بسازند تا ثروتمندان بیشتر مصرف کنند. ولی اقتصاد دانان بورژوا، گویی چیزی از این مسئله نمی‌فهمند. آنان به سادگی و با سخاوت "رفاه اقتصادی خلق" را با "رفاه اقتصادی" ثروتمندان جمع می‌کنند و بعد حاصل را بر تعدادشان تقسیم می‌نمایند تا به اصطلاح رفاه اقتصادی جامعه بدست آید که در واقع یک میانگین است. این نکته‌ای است که برای ارزیابی گفته‌های بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم باید در مورد رشد اقتصادی و رفاه اقتصادی همواره به آن توجه داشت. حال درباره رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده که از نظر مرحله تکاملی اجتماعی عموماً نیمه مستعمره - نیمه فئودال یا سرمایه‌داری وابسته هستند صحبت کنیم:

رشد اقتصادی این کشورها نیز، اگر انقلاب سوسیالیستی در آنها روی ندهد و طبقه کارگر حکومت را در دست نگیرد، همان راه رشد سرمایه‌داری است، منتها ویژگیهایی هم دارد که خاص شرایط این کشورها و یا به عبارت دیگر خاص شرایط ویژه تسلط امپریالیسم است. در شرایط خاصی هم ممکن است، که البته خیلی به ندرت و برای مدتی کوتاه برخی از کشورهای عقب‌مانده با کمک کشورهای سوسیالیستی نتوانند تحت رهبری بورژوازی ملی خود به رشد اقتصادی مستقل (غیر امپریالیستی ولی به هر حال سرمایه‌داری) ادامه دهند، ولی این حالت زیاد پایدار نیست و کمونیستها باید کاملاً خود را برای گرایش آتی بورژوازی ملی کشورشان بسوی امپریالیسم آماده کنند و برخورد خود را با این مسئله از پیش مشخص سازند.

به هر حال، رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده دقیقاً وابسته به حرکت کلی امپریالیسم جهانی است.

امپریالیسم از سویی رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده را به صلاح خود می‌بیند و از سوی دیگر منافع مستقیمی در رشد اقتصادی این کشورها دارد که ما در اینجا هر دو مورد را شرح می‌دهیم:

اگرچه امپریالیسم علاقمند به رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده در جهتی خاص است و این در جهت منافع اوست ولی با این حال در این مورد خیلی با احتیاط عمل می‌کند، زیرا رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده به هر صورت سبب می‌شود که این کشورها از طرفی قیمت مواد خام و نیروی کار را که ارزان بودن آن شدیداً مورد توجه امپریالیسم است بالا ببرند و از طرفی دیگر نخست در بازارهای داخلی خود و سپس حتی در بازارهای جهانی آهسته آهسته به رقابت با کشورهای امپریالیستی برخیزند. اما این خطرات فرعی تر هستند و مسئله اساسی برای امپریالیسم صدور کالا و سرمایه است که ارتباط با رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده دارد. برای امپریالیسم هیچ چیز نمی‌تواند مهمتر از صدور کالا و سرمایه باشد. این مشخصه اساسی سرمایه‌داری انحصاری یا امپریالیسم است که در جهت صدور هرچه بیشتر کالا و سرمایه سیر می‌کند. امپریالیسم در جهت تأمین این دو هدف اقتصادی خود سعی می‌کند کشورهای دست‌نشانده را در جهت خاصی رشد دهد. رشدی که منطبق بر برنامه‌های او است و زمینه را برای صدور هرچه بیشتر کالا و سرمایه و بدست آوردن سودهای کلان فراهم می‌سازد. برای مثال مطابق آماری

که خود سرمایه‌داران آمریکا منتشر کرده‌اند سودی که از یک دلار سرمایه خود در کشورهای نظیر ایران بدست می‌آورند نزدیک به ۲۰ برابر سودی است که از همین مبلغ در کشور خود بدست می‌آورند. بنابراین چه دلیلی دارد که سرمایه‌دار خارجی به محض اطمینان از این نکته که سرمایه او در اثر عملیات انقلابی مردم از بین نمی‌رود، قسمت مهمی از آن را به این نوع کشورها نریزد؟ برای او چه اهمیتی دارد که سود این پول از جیب چه کسانی خارج می‌شود و از چه کشوری می‌آید. سرمایه‌دار بنا بر ماهیت خود سود بیشتر می‌خواهد و تنها همین هدف را دنبال می‌کند. اگر کسی به او مجال دهد با تمام قوا یورش می‌آورد، ده دلار به جریان می‌اندازد و ۱۰۰ دلار می‌برد. این سرمایه معمولاً در استخراج معادن، "در بانکها"، در کشاورزی و بالاخره در بعضی از رشته‌های صنعتی بکار می‌افتد. در استخراج معادن عمل او غارتگری رویاز است. در بانکداری و رباخواری، که حساب کارش بخوبی روشن است. در کشاورزی عمل او از طرفی تبدیل کشاورزان به "عمله‌بیکار"، تراکتورها و تلمبه‌های خود است و از طرف دیگر راه انداختن برنامه‌های به اصطلاح "عمرانی" در کشورهای عقب‌مانده به حساب مردم و با بودجه دولتی این کشورها و بهره‌برداری کامل خود از آن، مانند اختصاص دادن زمینهای پرآب زیر سد دز به خود و بالاخره در صنعت، با تبدیل تمام صنایع جامعه به مونتاژگر (سوار کننده) کالاهای خود، از نیروی کار ارزان کارگران کشورهای عقب‌مانده استفاده می‌کند. رویهم رفته وجه مشخصه رشد اقتصادی کشورهای مستعمره، "تیمه مستعمره" و سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزم چنین است:

۱- توسعه سیستم بانکی

در جریان رشد اقتصادی کشورهای وابسته به امپریالیزم، سیستم بانکی توسعه وسیعی پیدا می‌کند. سیستم بانکی از دو طریق به امپریالیستها سود می‌رساند. یکی رباخواری و دیگری در جهت دادن به صنایع، یعنی از سوئی امپریالیستها از طریق سرمایه‌گذارهای مالی و ایجاد بانکهای بزرگ سودهای افسانه‌ای می‌برند و از سوی دیگر با کمک سیاستهای خاص اعتباری، "جهت رشد کشاورزی" صنعت و بازرگانی جامعه را خود تعیین می‌کنند به عبارت دیگر شرایط خاصی برای وام‌گیران تعیین می‌کنند و به طرحهای مشخص و اشخاص مشخصی وام می‌دهند، در نتیجه عنان اقتصاد جامعه در دست خودشان قرار می‌گیرد.

۲- توسعه صنایع مونتاژ

کارخانه‌های مونتاژ که محصولات نیمه تمام، امپریالیستی را می‌خرند و روی هم سوار می‌کنند، قسمت اعظم و نزدیک به تمام صنایع بزرگ کشورهای نیمه مستعمره و وابسته را تشکیل می‌دهد، سوار کردن و مونتاژ محصولات، قسمتی از مرحله نهایی ساختن کالا است که بوسیله دست باید انجام شود، یعنی احتیاج به کارگر فراوان دارد. کشورهای امپریالیستی معمولاً قسمت اساسی تولید کالا را خودشان انجام می‌دهند و بعد کارهای سوار کردن و بسته‌بندی را به کارگران کشورهای عقب‌مانده محل فروش کالا واگذار می‌کنند تا با مزد خیلی کم انجام دهند. مثلاً در ایران کاری را که یک کارگر با روزی ۶ تومان انجام می‌دهد یک کارگر امریکایی با روزی ۲۱۰ تومان یعنی ۲۵ برابر مزد کارگر ایرانی حاضر به انجام آن است.

۳- توسعه بازرگانی:

بخش بازرگانی در این کشورها با آهنگ بسیار زیادی رشد می‌کند و یک یا چند شهر بزرگ را بوجود می‌آورد که در واقع دروازه ورود کالاهای امپریالیستها است. این شهرهای بزرگ که محل تجمع بازرگانی و صنایع مونتاژ و نیز بوروکراسی عظیم کشور است وجه مشخصه توسعه اقتصادی کشورهای وابسته به امپریالیزم است.

۴- توسعه صنایع استخراج معدن.

۵- توسعه بوروکراسی و ارتش.

دست‌نشانگان محلی امپریالیزم تشکیل یک بوروکراسی و ارتش عریض و طویلی را می‌دهند که آنها را باید بورژوازی بوروکراتیک نامید. اینان عامل مستقیم امپریالیزمند و از طریق سرمایه‌گذارهای دولتی، خلق را استثمار می‌کنند. در واقع سرمایه‌گذارهای دولت مانند سرمایه‌گذاری شخص اینان است، زیرا سودی نصیب همینها می‌شود، با این تفاوت که زیانش را دیگر آنها نباید بپردازند. دیگر از این بهتر ممکن نیست با پول مردم سرمایه‌گذارهایی می‌کنند و فقط سودش مال خودشان است. البته بسیاری از این بورژوا بوروکراتها خود سرمایه‌گذارهای خصوصی هم دارند که مسئله دیگر نیست. این بوروکراسی و ارتش عظیم چیزی نیست، که بیخودی و یا چنانچه برخی دانشمندان کوتاه نظر خرده بورژوا می‌گویند در اثر ندانم کاری و بی‌رویی بوجود آمده باشد. بلکه امپریالیزم برای اینکه بتواند خلق را به زنجیر بکشد و وحشیانه استثمار کند، دقیقاً به چنین بوروکراسی و ارتش دست‌نشانده‌ای نیاز دارد و گرنه امپریالیزم هشیارتر از آن است که با یک انگل بی‌خاصیت شریک شود و منافع خود را تقسیم کند.

۶- اصلاحات ارضی

همزمان با رشد اقتصادی کشورهای وابسته به امپریالیسم به منظور تخفیف و یا حتی از بین بردن نفوذ فئودالها، آزاد کردن نیروی کار ارزان از چنگ آنها، گشودن دروازه روستا به روی کالاهای خود و خلاصه تغییر تولیدات کشاورزی و غیره، برنامه‌هایی در مبارزه که با فئودالیسم به نفع بورژوازی کمپرادور در این کشورها انجام می‌گیرد. اصلاحات ارضی رویهمرفته برای امپریالیستها سه فایده دارد^۱.

الف - نیروی کار ارزان بخش کشاورزی را برای استفاده کارخانه‌داران از چنگ فئودالها آزاد می‌کند.

ب - دروازه روستا را به روی کالاهای بورژوازی باز می‌کند.

پ - با کوتاه کردن دست فئودالها عرصه اقتصاد کشاورزی برای تاخت و تاز بورژوازی کمپرادور و سرمایه‌گذارهای او باز نماید.

مسئله مهمی که در اینجا تذکر آن ضرورت دارد، این است که رشد اقتصادی کشورهای عقب افتاده سخت ناموزون است و امپریالیسم بیشتر اجازه رشد اقتصادی سریع به کشورهایی را می‌دهد که دارای موضع اقتصادی کلیدی در منطقه هستند و می‌توانند پایگاه اقتصادی خوبی برای امپریالیسم در منطقه باشند، مانند: کشور برزیل در آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی در آفریقا، ایران در جنوب آسیا و خاورمیانه و غیره.

البته اگر رشد اقتصادی این کشورها به همین صورت فعلی خود ادامه پیدا کند "طبعاً" آنها هم به کشورهای امپریالیستی تبدیل می‌گردند و در آینده در ترکیب امپریالیسم جهانی خود وزنه‌ای می‌شوند. اما فقط چندتایی از کشورهای عقب‌مانده می‌توانند، زیرا وجود کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب‌مانده که زایده "کشاورزی - مواد خام و بازار کالا و سرمایه" کشورهای امپریالیستی هستند لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارت دیگر بدون وجود کشورهای عقب‌مانده، امپریالیسم هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس این مسئله خود یکی از تضادهای درونی امپریالیسم است: از سویی لزوم صدور هر چه بیشتر کالا و سرمایه خود سبب رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده می‌شود و از طرفی رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده به هر صورت وجود امپریالیسم را تهدید می‌کند. سرانجام این تضاد را انقلابات رهایی‌بخش کشورهای عقب‌مانده و انقلابات سوسیالیستی کشورهای امپریالیستی حل می‌نماید.

با این حساب رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده از سه راه امکان پذیر است: یکی راه رشد سوسیالیستی از طریق انقلاب دموکراتیک ملی با رهبری طبقه کارگر و سپس گذار به انقلاب سوسیالیستی و بعد ساختمان سوسیالیسم "یکی هم راه رشد سرمایه داری ملی" یعنی انقلاب دموکراتیک ملی با رهبری بورژوازی ملی و خرده بورژوازی و سپس در پیش گرفتن سرمایه داری جدا از امپریالیسم و با کمک کشورهای سوسیالیستی و مترقی، دیگر "و خلاصه یکی هم راه رشد امپریالیستی"، یعنی رشد اقتصادی تحت نفوذ امپریالیسم و با خواست امپریالیسم مانند راه رشد اقتصادی کنونی ایران، کشور آفریقای جنوبی، برزیل و غیره اما چنانکه گفتیم "راه رشد دوم" یعنی راه رشد سرمایه داری ملی برای کشورهای عقب‌مانده کنونی فقط در شرایطی خاص، به مقداری محدود و برای مدتی کوتاه، آنها هم تحت حمایت کشورهای سوسیالیستی امکانپذیر است. پس اساساً فقط دو راه رشد امپریالیستی و سوسیالیستی برای این کشورها مطرح است.

آنچه مسلم است این است که راه رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده کنونی با راه رشد اقتصادی کشورهای اروپائی غربی و آمریکای شمالی در قرون گذشته بطور کلی متفاوت است. این کشورها زمانی اقتصاد سرمایه داری خود را رشد دادند، که نه امپریالیسمی وجود داشت و نه سوسیالیسمی و اینان نخستین کشورهای سرمایه داری جهان بودند. در بقیه کشورهای جهان نیز هنوز فئودالیسم، بقایای برده‌داری و زندگی اشتراکی نخستین حاکم بود و کشورهای اروپای غربی و بعدها هم آمریکای شمالی با غارت و چپاول کشورهای آفریقا و آسیا، اقتصاد سرمایه داری خود را رشد دادند. مارکس در کتاب سرمایه می‌گوید:

"کشف مناطق زرخیز و نقره‌خیز آمریکا، قلع و قمع، به بردگی درآوردن و زنده بگور کردن مردم بومی در معادن، آغاز استیلا بر جزایر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قرق‌گاه سوداگرانه‌ای برای شکار سیاه‌پوستان، همه اینها بشارت دهنده سرآغاز شکوفائی دوران تولید سرمایه داری هستند"^۲.

و در جای دیگر می‌گوید:

"سیستم مستعمراتی موجب پیشرفتهای عظیمی در امر تجارت و دریانوردی شد. شرکتهای انحصاری (مورد پیشگویی لوتر) اهرمهای نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. مانوفاکتورهای که به سرعت می‌روئیدند در وجود مستعمرات بازارهای تأمین شده‌ای یافتند و انحصار بازار انباشت شتابان بود. ثروتهایی که خارج از اروپا مستقیماً بوسیله غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود، بسوی متروپول (کشورهای استعمارگر) روان می‌شد و در آنجا مبدل بسرمایه می‌گردید"^۳.

^۱ - برای اطلاع بیشتر در این باره به کتاب "درباره اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن"، انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق مراجعه شود.

^۲ - ک. مارکس "سرمایه" جلد اول (به نقل از مجله آفریقائی رزمنده).

^۳ - همان.

اما می‌بینیم که اینگونه رشد اقتصادی برای کشورهای عقب‌مانده کنونی میسر نیست. کشورهای عقب‌مانده کنونی یا از راه رشد سوسیالیستی و راه رشد سرمایه‌داری ملی می‌روند که در این صورت باید به اتکاء به منابع داخلی و کمک کشورهای سوسیالیستی اقتصاد خود را رشد دهند و یا راه رشد امپریالیستی را بر می‌گزینند که در این صورت باید پایگاه تجاوزات اقتصادی "سیاسی و نظامی امپریالیزم در منطقه باشند تا اینکه کم کم سهمی از استثمار خلقهای دیگر هم به بورژوازی دلال آنها بدهند" سهمی که مکانیزم درونی سرمایه‌داری جهانی می‌تواند آن را برای برخی کشورها به تدریج خیلی هم افزایش دهد.

اما متفکران و اقتصاددانان بورژوازی امپریالیستی و جوجه‌های وطنی‌شان در این باره چه می‌گویند؟
بطور کلی تئوریسینها و ایدئولوگهای سرمایه‌داری، دو تئوری عمده زیر را برای توجیه علل اصلی عدم رشد و چگونگی ایجاد شرایط رشد در کشورهای عقب‌مانده ارائه می‌دهند.

۱- عده‌ای از این تئوریسینها معتقدند که کشورهای عقب‌مانده امروز که دارای منابع طبیعی سرشاری هستند، شرایط مناسب را برای رشد اقتصادی دارا می‌باشند و تنها مشکل کشورهای عقب‌مانده این است که دارای تکنیک پیشرفته نیستند تا بتوانند با استفاده از آن مواد خام خودشان را به مواد قابل مصرف تبدیل کنند و بالاتر اینکه این کشورها دارای نیروی انسانی ماهر و متخصص (یعنی تکنوکرات، بوروکرات، کارگر ماهر و غیره) نیستند، بنابراین با توجه به این شرایط راه حلی که ارائه می‌دهند این است که این کشورها باید نیروی کار متخصص و تکنیک و همراه آن سرمایه را از کشورهای خارجی وارد کنند و از این طریق خواهند توانست مسائل و مشکلات اقتصادی خود را حل نمایند. البته این حرف درست است که "تنها مشکل کشورهای عقب‌مانده برای رشد اقتصادی" نداشتن تکنیک پیشرفته و نیروی انسانی ماهر و متخصص است، اما مسئله اساسی اینجاست که کشورهای عقب‌مانده، این عناصر مادی رشد اقتصادی را باید چگونه تهیه کنند. اقتصاد دانان یاد شده معتقدند که باید "نیروی کار متخصص و تکنیک و همراه آن سرمایه را از کشورهای خارجی وارد کنند". یعنی بگذارند تا "کشورهای خارجی" در کشورشان سرمایه‌گذاری کنند. اما این "کشورهای خارجی" همان امپریالیستها هستند که با شرایط اسارت‌آوری برای خلقهای کشورهای عقب‌مانده، در این کشورها سرمایه‌گذاری می‌کنند: نخست سودهای کلان از سرمایه‌گذاری خود برمی‌دارند، بطوری که عرض چند سال معادل مبلغ اصل سرمایه به آنها باز می‌گردد و دوم اینکه خط سیر رشد اقتصادی کشور عقب‌مانده را خود تعیین می‌کنند و اقتصاد جامعه را از همه نظر به خود وابسته می‌سازند. با این حساب روشن است که این آقایان دانشمندان اقتصاد، نوکران امپریالیزم هستند و دارند برای صدور هرچه بیشتر سرمایه امپریالیستها زمینه تئوریک را فراهم می‌سازند. البته حکومتهای جوان خلقی نیز برای رشد اقتصادی خود از کمکهای خارجی استفاده می‌کنند، ولی اولاً اتکای اساسی آنها به نیروی خودی است، دوماً آنها از کشورهای سوسیالیستی و یا کشورهای مستقل و تحت شرایطی عادلانه کمک می‌گیرند و هرگز به سرمایه‌گذاری اسارت‌آور امپریالیستها تن در نمی‌دهند.

۲- گروهی دیگر از ایدئولوگهای امپریالیزم برای توضیح پدیده عقب‌ماندگی و چگونگی از بین بردن آن به مسئله جمعیت و مسئله کشاورزی کشورهای عقب‌مانده متوسل می‌شوند. آنها می‌گویند که از سوئی آهنگ رشد جمعیت در این کشورها از آهنگ افزایش تولید ملی بیشتر است و از طرف دیگر فعالیت تولیدی در این کشورها در بخش کشاورزی متمرکز است و فعالیتهای تولیدی کشاورزی را چون به عامل طبیعی بستگی دارد، نمی‌توان کنترل کرد، بنابراین عامل تولیدی را در این کشورها نمی‌توان کنترل نموده به پیش برد. سپس آنان از این مقدمات نتیجه می‌گیرند که تنها راه رسیدن به رشد اقتصادی برای کشورهای عقب‌مانده، کنترل جمعیت است و تا از این طریق نتوان به جریان انباشت سرمایه و نتیجتاً به افزایش تولید کمک کرد، ولی از آنجائی که جمعیت کشورهای عقب‌مانده قابل کنترل نیست مگر اینکه خود به درجه معینی از رشد اقتصادی رسیده باشند، می‌توان نتیجه گرفت که کشورهای عقب‌مانده محکوم به عقب‌ماندگی ابدی هستند. و باز هم این آقایان برای ناامید کردن مردم کشورهای عقب‌مانده از نیروی خود و تسلیم آنها در مقابل سرمایه امپریالیستی استدلال می‌کنند که اگر در این کشورها نه عامل تولید و نه عامل جمعیت قابل کنترل است و مشکل این کشورها انباشت سرمایه، پس بهترین راه حل این مشکل ورود سرمایه‌های خارجی است که خود هم باعث رشد سرمایه شده و هم در جریان تولید به انباشت سرمایه کمک می‌کند.

در واقع اینان با اشاره به مشکلات فنی رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده می‌خواهند تنها راه چاره را سرمایه‌های امپریالیستها جا بزنند. سرمایه‌هایی که رشد اقتصادی برای امپریالیستها و نوکران محلی‌شان بورژوازی کمپرادور و بورژوازی بوروکراتیک کشورهای عقب‌مانده است و استثمار وحشیانه و غارت ثروتهای ملی‌اش برای خلق. البته سرمایه برای توسعه اقتصادی لازم است، ولی سرمایه امپریالیستی رشد اقتصادی جامعه را فقط بسود امپریالیستها و همدستان داخلی‌شان و به حساب استثمار وحشیانه خلق و غارت منابع ملی تأمین می‌کند. خلق ترجیح می‌دهد که مشکلات خود را، از جمله مشکل جمعیت و کشاورزی را که آقایان به آن اشاره می‌کنند با تحمل شدیدترین مشقات حل کند و در کشور خود اجازه سرمایه‌گذاری به امپریالیستها ندهد. چنانکه در دوران خود شاهدیم، خلقها برای جلوگیری از این اظهارات محبت امپریالیستها، عظیم‌ترین حماسه‌های تاریخی را بوجود می‌آورند و حتی جنگهای سنگین چندین دهساله را تحمل می‌کنند و به پیروزی می‌رسانند و پس از آن هم خود مشکلات خود را حل می‌کنند و به توسعه اقتصادی هم می‌رسند. مگر توسعه اقتصادی چنین نیازی به سرمایه‌گذاریهای

امپریالیستها داشت؟ مگر شورویها صرفاً با اتکاء به نیروی خودی به یک توسعه اقتصادی غول‌آسا نرسیدند؟ در آن زمان تروتسکی پیشنهاد می‌کرد که چون شوروی قادر به توسعه اقتصادی خود نیست، بنابراین باید اجازه سرمایه‌گذاری در شوروی به امپریالیستها داده شود و حتی پیشنهاد می‌کرد که امتیازات برخی رشته‌های اقتصادی به امپریالیستهای آلمان و آمریکا داده شود ولی خلق شوروی این پیشنهاد را رد کرد و دیدیم که چگونه قادر به ساختن عظیم‌ترین قدرت اقتصادی جهان شد. اگر دست استعمار از سر خلق کوتاه شود و تمام زحمتکشان با رهبری طبقه کارگر در راه محو استثمار بطور کلی قدم بردارند، آن وقت خواهد توانست، بر مسائلی مانند مسئله جمعیت و کشاورزی و غیره هم در سایه یک کار حماسه آفرین پیروز شوند. وقتی ملتی کوچک قادر است بزرگترین قدرت نظامی جهان را شکست بدهد، حتماً قادر هم هست با محدود کردن موقتی تولید فرآورده‌های مصرفی و بیشتر کارگران، خود سرمایه لازم را برای توسعه اقتصادی خود انباشت نماید.

گذشته از همه این حرفها مسئله اساسی‌ای که در هر دو تئوری یاد شده، نادیده گرفته شده این است که کشورهای عقب‌مانده اگر مورد غارت امپریالیستها قرار نگیرند خود قدرت قابل توجهی در انباشت سرمایه دارند. اگر هر ساله توسط امپریالیستها بر عناوین مختلف مبالغ خیلی زیادی از درآمد ملی کشورهای عقب‌مانده خارج نشود و روی هم جمع گردد، می‌تواند چند ساله به سرمایه بزرگی تبدیل شود. بهترین دلیل این قضیه این است که امپریالیستها چندین برابر اصل سرمایه‌هایی که در این کشورها بکار می‌اندازند، سود از آن برداشت می‌کنند. معادن و منابع طبیعی این کشورها را غارت می‌کنند، سهم بسیار ناچیزی از آن را به خود این کشورها می‌دهند که آنهم به جیب معاونان محلی خودشان، یعنی بورژوازی کمپرادور و بورژوازی بوروکراتیک کشورهای عقب‌مانده می‌رود. شرکتهای نفتی (اکشفاات، بازرگانی و حمل و نقل) حتی تا ۹۵ درصد درآمد نفت کشورهای عقب‌مانده را خود تصاحب می‌کنند و فقط ۵ درصد آن را به خود این کشورها می‌دهند. پس این مسئله به اصطلاح "غیرقابل حل" جمعیت و کشاورزی و مسایل مانند آن نیست که سبب می‌شود کشورهای عقب‌مانده قادر به انباشت سرمایه نباشند، بلکه تصاحب قسمت مهمی از درآمد ملی آنها بوسیله امپریالیستها است که سبب این کار می‌شوند.

بهر حال "علاوه بر دو تئوری یاد شده" تئوریهای دیگری هم درباره رشد اقتصادی کشورهای عقب‌مانده وجود دارد، ولی از آنجا که پی بردن به ماهیت آنها چندان دشوار نیست در اینجا دیگر به آنها نمی‌پردازیم و فقط متذکر می‌شویم که یک نقطه نظر مشترک در کلیه تئوریهای اقتصاد دانان وابسته به امپریالیزم وجود دارد و آن اینکه، تنها راه نجات کشورهای عقب‌مانده را از چنگال عقب ماندگی، تن در دادن به سرمایه‌گذارهای امپریالیستی می‌دانند.

مبلغان رژیم شاه در حاشیه تبلیغ در مورد رشد اقتصادی ایران، از کلیه تئوریهای یاد شده استفاده می‌کنند و سعی می‌کنند که آنها را اشاعه دهند. آنان همچنین از نقش معجزه‌گر سرمایه‌های امپریالیستی در رشد اقتصادی ایران یاد می‌کنند و از آن تجلیل می‌نمایند. دستگاه تبلیغاتی رژیم شاه می‌خواهد بدینوسیله غارت امپریالیستها را یک موهبت الهی برای ملت ایران جا بزند.

پ- رشد اقتصادی ایران چیست؟

کشور ما یک کشور سرمایه داری وابسته است که یکی از پایگاههای عمده اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم در منطقه می‌باشد. طبعاً رشد اقتصادی ایران هم دارای خصلت مشخصی است که ویژه چنین کشورهایی است. از طرفی بورژوازی کمپرادور به حساب استثمار شدید خلق روز به روز فربه‌تر می‌شود و منابع امپریالیستها در وطن ما روز بروز گسترش بیشتری می‌یابد و از طرف دیگر اقشار پائین خرده بورژوازی روز بروز پرولتریزه‌تر می‌گردد. طبقه حاکم به فروشنده و دلال سرمایه‌داران امپریالیست در منطقه و حکومت نماینده او به ژاندارم منطقه تبدیل می‌گردد. این پروسه توسعه اقتصادی ایران است. حال ما برای روشن شدن قضیه، رشد اقتصادی ایران را در سال ۱۳۴۹ از روی آمارهایی که خود دولت منتشر کرده مطالعه می‌کنیم؛ آنچه که درباره سال ۴۹ گفته می‌شود طبعاً با مختصری تفاوت کمی، درباره سالهای بعد هم صادق است. چون پروسه واحدی در جریان است و سالهای مختلف مقطعی گوناگون آن هستند:

طبق آمار دولتی، در سال ۴۹ تولید ناخالص ملی نسبت به سال ۴۸، به مقدار ۱۰/۳ درصد رشد کرده است. یعنی که تولید جامعه ایران در بخشهای کشاورزی خدمات، صنایع و معادن و نفت (نفت را به علت اهمیتی که می‌گیرند) جمعاً ۱۰/۳ درصد از سال ۴۸ بیشتر بوده است. از این ۱۰/۳ درصد رشد، ۱/۸ آن ناشی از رشد تولیدات بخش صنایع و معادن، ۰/۶ (یعنی ۰/۶ از یک درصد) ناشی از رشد تولیدات کشاورزی، ۲/۳ آن ناشی از رشد تولید بخش نقشه و ۲/۱ آن هم ناشی از رشد خدمات بوده است. نخست درباره رشد صنایع سخن می‌گوییم: صنایع اساساً به دو دسته تقسیم می‌شوند، اول صنایع سنتی که عموماً به شکل کارگاهی هستند و روز به روز رو به سوی نابودی می‌روند و دوم صنایع جدید که عموماً به شکل کارخانه‌ای هستند و رشد صنایع بطور کلی، بمعنی رشد این دسته از صنایع است، زیرا موقعیت صنایع سنتی چنانکه گفتیم روز بروز تضعیف می‌گردد. دولت خود لیستی از ۲۱ رشته صنعتی را به عنوان صنایع منتخب این سال اعلام کرده است که از شیرپاستوریزه شروع می‌شود و حتی مشروبات الکلی و غیر الکلی لوازم آرایش و صابون، رادیو، تلویزیون و وسائط نقلیه را در بر می‌گیرد.

اولین نکته، قابل توجه در این لیست، عدم وجود صنایع سنگین مادر در آن است. در مواقع بجز ذوب آهن ساخت شوروی که تازه امسال مورد بهره‌برداری قرار گرفت، صنایع مادر در ایران تقریباً وجود ندارد.

نکته دوم اینکه بخشی از این صنایع، تولید کننده مواد مصرفی غذایی هستند، مثل فرآورده‌های شیری، روغن نباتی، مشروبات الکلی و غیر الکلی و غیره. آنچه که در کارخانجات تولید می‌کنند عمدتاً در داخل و بخشی از آن در خارج بصورت کالاهای مصرفی به فروش می‌رسد. این گروه از صنایع، که ماشین آلات تولید کننده مورد نیاز خود را از خارج وارد می‌کنند، ماده اولیه مورد نیاز این صنایع نیز غالباً در داخل کشور و در بعضی از موارد از خارج از کشور وارد می‌شود مانند شیرخشک و برخی دانه‌های روغنی، پس در واقع این رشته از صنایع، از نظر ماشین‌آلات تولید کننده بطور کلی و از نظر مواد اولیه و بازار فروش هم گاهی اوقات به کشورهای خارجی وابسته‌اند. علاوه بر این صنایع از نظر سرمایه از دو طریق به امپریالیزم وابسته است. یکی از طرق سرمایه‌گذاریهای مستقیم امپریالیستها در این رشته از صنایع و دیگری از طریق وامها و اعتبارات سرمایه‌گذاریهای مستقیم امپریالیستها را در صنایع غذایی به وفور می‌توان دید. در موارد وامها و اعتبارات هم شاید هیچ مؤسسه تولیدی نباشد که از وامها و اعتبارات گوناگون بانکها که بالاخره یک سرش به امپریالیستها می‌رسد استفاده نکند.

گروه دیگری از صنایع که در این لیست به چشم می‌خورد انواع کارخانه‌هایی هستند که کالاهای مصرفی غیرغذایی تولید می‌کنند. مانند لوازم آرایش، صابون، رادیو و تلویزیون، لوازم الکتریکی خانگی و غیره، قسمتی از محصولات این کارخانه‌ها که در داخل به فروش می‌رسد خیل کم مورد مصرف زحمتکشان ایران است و بیشتر برای بورژواها و خرده بورژواهای مرفه شهری ساخته می‌شود. قسمتی هم از محصولات این کارخانه‌ها به بازارهای منطقه صادر می‌گردد که البته در آینده که نقش دلالی ایران در منطقه بیشتر می‌شود، اینگونه صادرات هم رو به رشد می‌رود. این دسته از صنایع از همه سو به امپریالیزم وابسته هستند. نخست ماشین‌آلات تولیدکننده این کارخانه‌ها تقریباً تماماً از خارج وارد می‌شود. دوماً این کارخانه‌ها معمولاً مونتاژ کالاهای خارجی هستند، یعنی قطعات مثلاً مونتاژ پنکه و یخچال را از خارج وارد می‌کنند و در اینجا آنها را به هم وصل می‌نمایند. سرمایه‌های امپریالیستی بسیار زیادی در این کارخانه‌ها کار می‌کنند. هم از طریق سرمایه‌گذاریهای مستقیم و هم از طریق وامها و اعتبارات. از نظر بازار فروش نیز این صنایع وابسته هستند و امپریالیزم قسمتی از بازارهای منطقه را به آنها واگذار کرده است.

گروه سوم از صنایع عبارتند از پتروشیمی، فلزات اساسی و سایل نقلیه و غیره که چون صنایع سنگین هستند، احتیاج به سرمایه‌های بزرگتر خارجی، ماشین‌آلات تولیدکننده بیشتر و مواد خام و ساخته نیمه‌ساخته خارجی زیادتری (در مورد صنایع مونتاژ) دارند. این گروه از صنایع از نظر بازار فروش و جوانب دیگر نیز، بیش از سایر گروه‌های صنایع منتخب به امپریالیزم و بازار جهانی وابسته‌اند. پس وابستگی صنایع ایران به امپریالیزم رویهمرفته از چند طریق زیر است.

۱- از طریق سرمایه که هم ممکن است بصورت سرمایه‌گذاری مستقیم امپریالیستها باشد و هم به صورت سرمایه‌گذاری وامها و اعتبارات بانکها که سرمایه‌های امپریالیستی را به جریان می‌اندازند. تقریباً تمامی صنایع ایران از این طریق به امپریالیزم وابسته‌اند.

۲- از طریق ماشین‌آلات تولید کننده می‌توان گفت که هیچیک از کارخانه‌های ایران نیست که از ماشین‌آلات خارجی در امور تولیدی و امور کمکی (اداری و غیره) خود استفاده نکند.

۳- از طریق کالاهای نیمه ساخت و مواد اولیه، صنایع مونتاژ قسمت اعظم صنایع سبک و سنگین ایران را تشکیل می‌دهد. این صنایع کارشان تکمیل کالاهای نیمه ساخته خارجی و حتی در مواردی فقط بسته‌بندی آنهاست. صنایع ماشین سازی ایران بطور کامل دارای چنین خصلتی هستند. صنایع سبک غیر غذایی هم تقریباً تمامی شان صنایع مونتاژ هستند و صنایع غذایی هم کمابیش چنین خصلتی دارند. مثلاً کره را از خارج وارد می‌کنند و در ایران آنرا فقط بسته بندی می‌کنند و نام صنعت به آن می‌دهند و اسم ایرانی هم روی آن می‌گذارند و به خط فارسی رویش می‌نویسند.

۴- از طریق بازار فروش، گفتیم که محصولات صنایع ایران صرفنظر از بازار ایران قصد نفوذ به بازارهای منطقه را نیز دارند و اکنون هم کمابیش در حال اجرای این کار هستند. برای نشان دادن گوشه‌ای از وابستگی همه‌جانبه "صنایع ایران به امپریالیزم" بد نیست حقایقی (فاکت‌هایی) ارائه دهیم.

در رشته "صنایع پتروشیمی" واحدهای تولیدی شیراز، آبادان، خارک و شاهپور وجود دارند. کارخانه شاهپور سرمایه مشترک ایران و فرانسه است. کارخانه آبادان با مشارکت بی. اف. گودریچ آمریکایی ساخته شده، کارخانه خارک را موکوی آمریکایی شریک است و واحدهای شاهپور با مشارکت آمریکایی الاید کمپانی است.

کارخانه‌های آهنسازی نیز که شامل کارخانه‌های شاهین، شهادت، شاهرخ و غیره می‌شود، تماماً کارخانه‌هایی با مشارکت سرمایه خارجی و ایرانی هستند. مثلاً شاهین و شهریار که سرمایه مشترک آمریکایی و ایرانی است و این سرمایه خارجی را شرکت مالی بین‌المللی وابسته به بانک جهانی تأمین می‌کند.

در مورد وسایل نقلیه و ماشین آلات هم، همه کمابیش شنیده‌ایم و لازم به توضیح نیست که تمام این واحدها وابسته به کمپانیهای غارتگر بین‌المللی هستند که از همه کشورهای امپریالیستی به ایران روی آورده‌اند و در حالیکه کارشان از پیچ و مهره بستن و جوشکاری و در نهایت از در و پنجره سازی برای اتومبیل تجاوز نمی‌کند در غارت کشور ما بر یکدیگر پیشی می‌گیرند.

ادامه این لیست در مورد آلومینیم سازی، کاغذ سازی، رادیو، تلویزیون، رادیو گرام و محصولات دیگر، کار بی‌فایده‌ای است، زیرا که همه آنها با مشارکت سرمایه‌های امپریالیستی با ماشین آلات و تکنولوژی کشورهای امپریالیستی و با مواد ساخته و نیمه ساخته کشورهای امپریالیستی کار می‌کنند و بالاخره کمابیش وابسته به بازارهای امپریالیستی هستند.

در اینجا برای اینکه تصویری روشن از مسئله مشارکت سرمایه خارجی و ایرانی داشته باشیم، و ببینیم تا چه حد مجموعه فعالیت‌های صنعتی و به طور کلی اقتصاد ایران وابسته به امپریالیسم است بد نیست به ارقام زیر توجه کنیم:

در سال ۱۳۴۹ جمعاً ۷۶۸ شرکت تولیدی با سرمایه‌ای کمی بیش از یازده میلیارد ریال به ثبت رسید. آمار دولتی در مورد اینکه چه تعداد از این شرکتها و چه مقدار از سرمایه آنها در بخش صنعت و چه مقدار در بخش بازرگانی یا کشاورزی بوده است روشن نیست، ولی اهمیت زیادی هم ندارد، زیرا موضوع مورد بحث ما نشان دادن مسئله وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌های خارجی، بطور کلی است.

به هر حال، یازده میلیارد ریال کل سرمایه به ثبت رسیده، یک میلیارد و دویست میلیون ریال آن نقد و بقیه یعنی نزدیک به ده میلیارد

ریال آن سرمایه تعهد شده بوده است. البته ظاهراً از مجموع ۷۶۸ شرکت به ثبت رسیده فقط ۳۴ شرکت آن خارجی بوده است که این ۳۴

شرکت تمام سرمایه‌شان هم نقدی بوده و سرمایه تعهد شده نداشتند. اما واقعیت این است که آن شرکتهای اسماً ایرانی هم گذشته از داشتن

شرکای خارجی از طریق وامها و اعتبارات به سرمایه‌های خارجی وابسته بوده‌اند. پیش از این گفتیم که از یازده میلیارد ریال سرمایه‌گذاری کل

شرکتهای یاد شده در حدود ۱۰ میلیارد ریال آن سرمایه تعهد شده است و نیز گفتیم که تمام ده میلیارد مربوط به شرکتهای به اصطلاح ایرانی

است. حال برای اینکه سرمایه تعهد شده و اهمیت آن را خوب روشن کنیم بد نیست که در اینجا برای مثال فقط به یک نمونه از نفوذ

امپریالیستها در بانکها و مؤسسات اعتباردهنده ایران اشاره کنیم: سرمایه بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران با مشارکت ایران، ایالات متحده

آمریکا، آلمان، انگلستان، ایتالیا، بلژیک، فرانسه و هلند تأمین شده است. آنوقت این بانک، به عنوان یک بانک ایرانی در سرمایه‌گذارها

شرکت می‌کند و در واقع سرمایه‌هایی هم که در بالا بعنوان سرمایه ایرانی از آنها یاد شد و از این به بعد یاد خواهد شد همانقدر ایرانی هستند

که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران و بانکهای مشابه ایرانی هستند. امپریالیسم از طریق این بانکها گذشته از اینکه سود سرشاری می‌برد،

جریان تولیدی بطور کلی اقتصاد جامعه را هم در کنترل خود دارد. این مطلبی است که نیاز به بحث بیشتری دارد و ما فعلاً از آن در می‌گذریم.

حال برمی‌گردیم به مسئله رشد صنایع در سال ۴۹. گفتیم که تولیدات بخش صنایع و معادن در سال ۴۹ در حدود ۱۳ درصد نسبت به

سال ۴۸ اضافه شده است. طبق آمار موجود، در حدود ۶۰ درصد از رشد تولیدات صنعتی، ناشی از رشد رشته‌های صنعتی منتخب بوده است و

در میان گروه صنایع منتخب از رشد ناشی از رشد تولید رشته‌های پتروشیمی، وسایل نقلیه، ابزار الکتریکی، رادیو و تلویزیون و فلزات اساسی

ناودانی. نبش تیر آهن، ورق آهن، پیچ و مهره و غیره بوده است. این واقعیت که رشد تولید صنایع و معادن در سال ۴۶ فقط ناشی از رشد چند

رشته تولیدی بوده است، فقط منحصر به سال مورد بررسی نیست، بلکه عین این موضوع در مورد سالهای بعد هم صادق است.

در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود که چرا بعضی رشته‌های خاص دارای آهنگ رشد نسبتاً سریعی هستند و بعضی دیگر در جا می‌زنند

و یا به عقب می‌روند؟ و چگونه در حالی که رشد محصولات غذایی اساسی حتی پاسخگوی رشد جمعیت هم نیست، پتروشیمی ۶۰ درصد و

وسایل نقلیه ۷۰ درصد رشد یابد؟ پاسخ به این سؤالات در ارقام صادرات ایران نهفته است.

در سه ماهه اول سال ۱۳۵۰، ارزش کالاهای صادراتی در گروه صنایع منتخب، در مقایسه با سه ماهه اول سال ۱۳۴۹، به مقدار ۷۰

درصد اضافه شده است. در این مدت رشد ارزش وسائل نقلیه صادر شده، ۲۴۳ درصد، کشتاباف ۱۷۶۰ درصد، لوازم خانگی ۱۱۳ درصد،

لاستیک ۹۶ درصد، گلیسرین و دارو ۹۶ درصد بوده است.

دیدیم که قسمت اعظم رشد تولیدی صنعتی ناشی از رشد صنایع پتروشیمی، وسایل نقلیه، ابزار و ادوات الکتریکی، رادیو و تلویزیون

بوده است. قبلاً هم نشان دادیم که این صنایع، چه از نظر تکنیکی، چه از نظر سرمایه، مواد خام و نیمه ساخته و ساخته شده مصرفی خود، و چه از

نظر بازار، عمدتاً متکی به سرمایه خارجی بوده و نتیجتاً تحت نفوذ آنها می‌باشند. با این حساب، رشد صنعتی ایران که رژیم لاف آن را می‌زند،

نه تنها در خدمت مردم ما قرار نمی‌گیرد، بلکه هر روز رشته‌های پیوند اقتصاد جامعه ما را به امپریالیسم جهانی بیشتر کرده و کشور ما را بیشتر به

زائده اقتصادی امپریالیستها تبدیل می‌نماید.

حال بپردازیم به مسئله تولید کشاورزی ایران. گفتیم که از ۱۰/۳ درصد، رشد تولید ناخالص ملی در سال ۴۹، فقط ۰/۹ و از یک

درصد یا کمی بیش از نیم درصد کل تولید ملی ناشی از رشد تولیدات بخش کشاورزی بوده است. بر طبق همین آمار دولتی تولید کشاورزی در

سال ۴۹، ۳ درصد بیش از سال قبل بوده است. با توجه به اینکه آهنگ رشد جمعیت در ایران ۳/۳ درصد است، می‌توان به سادگی نتیجه گرفت

که رشد تولید کشاورزی از رشد جمعیت کمتر بوده است و اگر وضع بر همین منوال باشد، هر ساله شکاف بین تقاضای محصولات کشاورزی با تولیدات کشاورزی بیشتر می‌شود. حال اگر محصولات مختلف کشاورزی را از هم تفکیک کنیم، می‌بینیم که شکاف بین تقاضای محصولات اصلی غذایی مردم را تشکیل می‌دهد و تولید این محصولات خیلی بیشتر شده است. با این حساب، آیا باز هم می‌توان از رشد تولیدات کشاورزی صحبت کرد؟ بدیهی است که جواب منفی است. تازه فراموش نکنیم که ایران کشوری است که بیش از ۶۰ درصد جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کنند.

بهر حال، این سه درصد رشد تولیدات کشاورزی نسبت به سال قبل را تفکیک کنیم و مورد بررسی قرار بدهیم: می‌دانیم که تمام محصولات کشاورزی برای مصارف غذایی قابل استفاده نیستند. مثلاً گندم، جو، برنج و حبوبات محصولات غذایی کشاورزی هستند ولی پنبه، کتیرا و بخشی از دانه‌های روغنی، محصولات غذایی نیستند. باید دید که آیا تمام رشته‌های تولید بخش کشاورزی، سه درصد اضافه تولید داشته است یا فقط قسمتی از آنان رشد کرده و قسمت دیگر کاهش یافته است.

طبق آمار دولتی، تولید گندم از چهار میلیون و دویست هزار تن در سال ۴۷ به چهار میلیون و سی هزار تن در سال ۴۸ و به چهار میلیون تن در سال ۴۹ تقلیل پیدا کرده است. یعنی در حالی که سالانه بیش از سه درصد به جمعیت اضافه شده، در این مدت دو سال، تولید گندم بطور مطلق کاهش یافته است و پنج درصد کمتر از دو سال پیش شده است. تولید نیز از ۸۱۰ هزار تن در سال ۴۷ به ۸۶۰ هزار تن در سال ۴۸ و به ۸۸۰ هزار تن در سال ۴۹ رسیده. یعنی در حالیکه افزایش جمعیت ۳/۳ درصد در سال بوده است، تولید جو فقط ۲/۳ درصد اضافه شده، پس در واقع شکاف بین حجم تولیدات غذایی کشاورزی و حجم جمعیت خیلی بیشتر از شکاف بین حجم تولیدات کشاورزی بطور کلی و حجم جمعیت شده است. زیرا در حالی که حجم تولیدات کشاورزی بطور کلی ۳ درصد افزایش یافته، تولید گندم کاهش پیدا کرده و تولید جو فقط ۲/۳ درصد افزایش یافته، اما بینیم علت این اختلاف در چیست؟ برای جواب به این سؤال باید به ارقام تولیدات دیگر کشاورزی توجه کرد. مثلاً تولید دانه‌های روغنی به استثنای پنبه، از ۱۰ هزار تن در سال ۴۷ به ۳۲ هزار تن در سال ۴۸ و به ۵۸ هزار تن در سال ۴۹ رسیده، یعنی ۱/۳ - ۸ درصد در سال ۴۹ افزایش پیدا کرده. بنابراین بدیهی است که ۳ درصد رشد تولیدات کشاورزی، نه تنها بطور مساوی بین رشته‌های مختلف تولیدی این بخش توزیع نشده، بلکه برخی رشته‌ها حتی بطور مطلق کاهش هم یافته‌اند. مثلاً گندم.

از سوی دیگر، نگاهی به آمار و واردات مواد غذایی تا حدودی عدم تکافوی تولیدات غذایی داخلی را نشان می‌دهد. در طول سال ۴۹ صرفنظر از گوشت خریداری شده از ترکیه و افغانستان و باز هم صرفنظر از گوشت یخزده وارداتی از استرالیا، هر ماه بیست هزار گوسفند زنده از استرالیا خریداری شده است. بطور کلی در شش ماهه اول سال ۱۳۴۹ جمعاً ۱۷۷ هزار گوسفند و گاو و ۱۰ هزار تن گوشت به مبلغ یک میلیارد ریال وارد ایران شده است و این مقدار ۷۹ درصد از گوشت وارد شده در سال ۱۳۴۸ بیشتر است. ورود محصولات غذایی باز منحصر به گندم و جو و دام نیست، بلکه مرغ و تخم مرغ، شیر خشک برای کارخانه‌های شیرپاستوریزه، پنیر و کره هم از خارج وارد می‌شود. بدیهی است که میوه‌های مختلف هم از خارج وارد می‌گردد. در مجموع مقایسه حجم محصولات غذایی وارداتی در نه‌ماهه اول سال ۱۳۴۹ با آمار مشابه برای سال ۴۸، ۲۸۰/۶ درصد افزایش را نشان می‌دهد. یعنی احتیاج کشور به مواد غذایی وارداتی در ظرف یک سال تقریباً سه برابر شده است و البته تمام این مواهب در زیر لوای پیشرفتهای اقتصادی کشور، از نظر مبلغان رژیم مخفی می‌شود.

البته رژیم همراه وارد کردن محصولات غذایی از خارج، سعی می‌کند که افول کشاورزی ایران را که خود ناچار به اعتراض به آن است با تبلیغات نوع خاص بپوشاند و می‌گوید که کشاورزی تنبل است و نمی‌تواند به اصطلاح "با پیشرفت سریع اقتصاد کشور" همگام باشد. بنابراین گویا باید اصلاحش کرد. به همین دلیل هم، هر از چند گاهی متخصصین ریز و درشت رژیم دور هم می‌نشینند و برنامه ریزی می‌کنند و در عرض چند هفته وضع کشاورزی کشور را روی کاغذ اصلاح کرده و برای برنامه‌های تبلیغاتی رژیم، خوراک تهیه می‌کنند. هوار می‌زنند که در سال آینده وضع کشاورزی چنین و چنان خواهد شد، اما واقعیت تغییر نمی‌کند و در عین همه این وعده و وعیدها توجه به بخش کشاورزی روز بروز کمتر می‌شود. بر طبق آمار رژیم، در سال ۱۳۴۶ از ۱۴۰/۱ میلیارد ریال کلی به اعتبار بخشهای مختلف تولیدی، مبلغ پانزده میلیارد ریال یعنی ۱۰/۷ درصد آن به بخش کشاورزی داده شد و در سال ۱۳۴۹، از ۲۸۸/۵ میلیارد ریال اعتبار اعطایی مبلغ ۱۸۱۴ میلیارد ریال آن یعنی ۸/۱ درصد آن به بخش کشاورزی داده شد. هر چند از سال ۴۶ تا ۴۹ حجم اعتبارات اعطایی به بخش کشاورزی زیاد شده ولی درصد آن در مقایسه با اعتبارات اعطایی به بخشهای تولیدی مختلف کاهش یافته است. می‌بینیم با اینکه رژیم خود به ناتوانی و به اصطلاح "تنبلی" کشاورزی ایران اعتراف دارد با عین حال هیچ کاری از دستش ساخته نیست و تولیدات کشاورزی همچنان در مجموع رشد ندارد و در قسمت محصولات غذایی کاهش پیدا می‌کند. اما علت آن چیست؟

اصولاً کشاورزی خود به دو بخش کشاورزی سنتی و کشاورزی جدید تقسیم می‌شود. کشاورزی سنتی که نمی‌تواند در پروسه روابط تولیدی کنونی جامعه رشد کند و حتی با رشد مناسبات سرمایه داری وابسته، ادامه وجودش هم دارد تهدید می‌شود. بدین جهت دولت نماینده بورژوازی کمپرادور و بورژوازی بوروکراتیک، بر اساس ماهیت خود، نه می‌تواند به رشد کشاورزی سنتی کمک کند و نه می‌خواهد. ممکن

است پرسیده شود، بس وامهایی که دولت از طریق بانک کشاورزی و بوسیله شرکت‌های تعاونی به دهقانان می‌دهد برای چیست؟ می‌گوییم نخست منظور دولت از اینکار جلوگیری از پاشیدگی ناگهانی زندگی اقتصادی دهقانان تولید کننده کوچک و بحران عظیم اجتماعی متعاقب آن است که برای موجودیت دولت سخت خطرناک می‌باشد. دوم اینکه دولت خود از این وامها سود می‌برد و از طریق این به اصطلاح کمکها قسمت قابل توجهی از درآمد آنها را می‌گیرد و به اصطلاح از طریق بهره‌وام آنها را استثمار می‌کند. کشاورزی سنتی ایران در حال نابودی است و دولت فقط با کمکهای خود این نابودی را کند و تدریجی می‌کند تا بحران خطرناک اجتماعی برایش به دنبال نداشته باشد و همزمان با ورشکسته شدن و آواره شدن دهقانان، کارخانه‌های صنایع وابسته به امپریالیسم هم برای جذب آنان کم کم تأسیس شود.

اما در مورد کشاورزی جدید، این بخش از کشاورزی شامل واحدهای تولید سرمایه‌داری خصوصی (مزارع مکانیزه) و از جمله سرمایه‌گذارهای بزرگ امپریالیستی در کشاورزی و واحدهای تولیدی دولتی و نیمه دولتی (شرکت سهامی زراعی، شرکت تعاونی تولید کشت و صنعت و غیره) می‌شود. حمایت اصلی و اساسی دولت از ایشان است که روز بروز در حال رشد هستند. این بخشی است که اکثراً با سرمایه امپریالیستی می‌گیرد و محصولات آن هم اغلب برای مصرف داخلی نیست بویژه در مزارع بزرگی که مستقیماً مال امپریالیستهاست مثل اراضی زیر سد دز در خوزستان. سرمایه امپریالیستی در کشاورزی ایران از تمام تسهیلات و شرایط لازم برای تحصیل سودهای کلان برخوردار است. برق و آب ارزان در اختیار دارد، زمینهای مرغوب و حاصلخیز و بالاخره نیروی کار ارزان در اختیار دارد. ملی کردن آبهای کشور که یکی از انقلابات رژیم است و سد هایی که بر روی رودخانه‌ها بسته شده است، برای این نبوده‌اند که دهقانان ایرانی از آب و برق استفاده کنند، بلکه برای این بوده‌اند که آخر سر در اختیار سرمایه‌داران قرار گرفته شوند. زمینهای سرمایه‌داران خارجی از بهترین و حاصلخیزترین زمینهای کشور است که در مناسبترین مکانها از نظر تأمین آب و غیره قرار دارند. مثلاً زمینهای وسیع و مرغوب زیر سد دز تماماً در اختیار چند شرکت امپریالیستی آمریکایی و انگلیسی است و دهقانان را بطور کلی از زمینها بیرون کرده‌اند.

رویهمرفته تولید کنندگان بخش جدید کشاورزی یا خود امپریالیستها هستند که مستقیماً در زمین سرمایه‌گذاری کرده‌اند و به کشاورزی مشغولند مانند "شرکت ایران و امریکا" و "شرکت شاب" در زیر سد دز و با دولت است که سرمایه‌های امپریالیستی را از طریق واحدهای تولیدی دولتی و نیمه دولتی بکار می‌اندازد. یا سرمایه‌داران ایرانی هستند که هم از طریق خرید ماشین آلات کشاورزی و کود شیمیایی و غیره و هم از طریق وامها و اعتبارات گوناگون که از بانکها می‌گیرند به امپریالیزم وابسته هستند. روی هم رفته بخش جدید کشاورزی ایران تحت سلطه شدید امپریالیزم است و این سلطه روز بروز شدیدتر می‌شود.

تولید کنندگان بخش جدید کشاورزی بهیچ وجه در پی برآوردن نیازهای مصرفی جامعه نیستند. آنها در پی سودند و هر محصولی که برایشان سود بیشتر داشته باشد، همان را تولید می‌کنند و اینان را به بازارهای بین‌المللی نیز راه داده‌اند و در نتیجه مثلاً "شرکت ایران و امریکا" به جای اینکه گندم برای مردم ایران تولید کند مارچوبه که یک "سبزی خوردن" اشرافی است برای بازارهای آمریکا و اروپا تولید می‌کند.

اعتباراتی که دولت در برنامه ریزیهایش برای کشاورزی در نظر می‌گیرد، فقط مقدار کمی از آن را قادر است در بخش کشاورزی سنتی ایران صرف کند، بقیه را در اختیار بخش جدید کشاورزی می‌گذارد. اگر این بخش جدید هم آمادگی جذب سرمایه‌های دولتی را نداشته باشد، در نتیجه اعتبارات روی دست خود دولت می‌ماند و به مصرف نمی‌رسد. مثلاً در برنامه چهارم، جمعاً ۶۵ میلیارد ریال به بخش کشاورزی اختصاص داده شده بود. یعنی بطور متوسط می‌بایست در طول برنامه چهارم، هر سال ۱۳ میلیارد ریال در این بخش مصرف می‌شد. ولی از این مبلغ هر سال فقط ۵/۸ میلیارد ریال آن توزیع گردید.

بهر حال، بخش سنتی کشاورزی ایران در حال افول و زوال تدریجی است ولی بخش جدید که در دست امپریالیستهاست در حال رشد است و اگر کاهشی در رشد کل تولیدات کشاورزی ایران مشاهده می‌شود (مثلاً تولیدات کشاورزی ایران در سال ۵۰ نسبت به سال ۴۹ در حدود ۵ درصد کاهش داشته) در واقع این نشاندهنده کاهش تولیدات بخش سنتی است که حتی رشد تولیدات بخش جدید هم نتوانسته است آن را پوشاند. بدین جهت است که تولیدات خاصی که مورد نیاز مردم است شدیداً کاهش می‌یابد و تولیدات دیگری که مصرف صنعتی دارد و یا برای صدور است افزایش پیدا می‌نماید. در این مورد ما دو نقل قول از روزنامه کیهان می‌آوریم که شاهد گفته‌های ما است:

در یکی از شماره‌های خردادماه ۱۳۵۱ روزنامه کیهان، روحانی وزیر کشاورزی می‌گوید:

در سال ۱۳۵۰، رشد اقتصادی به ۱۴ درصد رسیده، در صورتی که رشد کشاورزی به منهای چهار درصد رسید، بدین ترتیب

ما نتوانستیم که همان غذایی را که مردم در سال ۱۳۴۶ می‌خوردند به آنها بدهیم.

باز در همین مورد، یکی از شماره‌های تیرماه ۱۳۶۱ روزنامه کیهان می‌نویسد:

"در سال ۱۳۵۰ هرچند تولید ناخالص ملی، به قیمت ثابت و در مقایسه با سال ۴۹ معادل ۱۴/۳ درصد رشد کرده، ولی تولیدات

کشاورزی ۵ درصد کاهش یافته است"

رویهمرفته از مطالعه وضع کشاورزی ایران چنین نتیجه می‌گیریم:

۱- تولیدات محصولات غذایی اصلی کشاورزی کاهش می‌یابد در حالیکه تولید محصولات صنعتی کشاورزی در حال افزایش است.
 ۲- بخش سنتی کشاورزی ایران در حال زوال است و این در کاهش تولید محصولات غذایی اصلی کشاورزی مانند گندم و غیره منعکس است.

۳- بخش جدید کشاورزی که تحت سلطه اقتصادی امپریالیزم است در حال رشد است. تنها این بخش از کشاورزی بیشتر به تولید محصولات گوناگونی می‌پردازد که دارای مصارف صنعتی هستند و یا بازار خارجی دارند. رشد تولید اینگونه محصولات دلیلی بر این مدعاست.

۴- اعتبارات کشاورزی معمولاً به بخش جدید کشاورزی داده می‌شود و اگر هم به بخش سنتی داده می‌شود، اولاً مقدار آن کم است و دوماً به منظور جلوگیری موقت از بحرانهای اجتماعی است نه رشد دادن اقتصاد کشاورزی سنتی.

ما اینجا رشد اقتصادی در بخشهای صنایع و کشاورزی ایران را بررسی کردیم و ماهیت و مقدار این رشد را روشن نمودیم، اکنون می‌خواهیم رشته‌ای از اقتصاد ایران را مطالعه کنیم که سهم اساسی را در رشد اقتصادی دارد. این رشته اقتصادی، استخراج نفت است. امپریالیستها صنایع نفت ما را غارت می‌کنند و فقط مقدار ناچیزی از بهای واقعی آن را بدولتی که دست‌نشانده خودشان است می‌دهند. با این حال همین ناچیز هم از درآمد سایر بخشهای اقتصادی جامعه بیشتر است و قسمت عمده‌ای از درآمد ملی کشور ما را تشکیل می‌دهد بطوری که در سال ۱۳۴۹، از کل تولید ناخالص ملی ایران ۲۷ درصد آن ناشی از تولید نفت بوده است و این سهم هر سال رو به افزایش است و در واقع قسمت عمده رشد اقتصادی کشور هم مربوط به این رشته است. آمار رژیم بخوبی نشان می‌دهد که رشد درآمد نفت همیشه بیشتر از درآمد سایر بخشهای تولیدی بوده و همیشه بزرگتر و گاهی چندین برابر رشد تولید ناخالص ملی بوده است. مثلاً در سال ۱۳۴۳، درآمد نفت ۲۵ درصد و تولید ناخالص ملی ۸/۷ درصد نسبت به سال قبل بیشتر شد و در سال ۱۳۴۹ درآمد نفت ۱۴ درصد و تولید ناخالص ملی ۱۰/۳ درصد نسبت به سال قبل رشد کردند.

در حقیقت از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۴۹، تولید نفت خام، ۸۰ درصد و درآمد ارزی آن ۷۵ درصد افزایش پیدا کرده است. اکنون هم رژیم فاشیستی شروع به حراج منابع نفتی ما کرده و چون رژیم خود را در معرض نابودی می‌بیند و می‌داند که عمر حکومتش خیلی بطول نخواهد کشید، دارد تا جایی که می‌تواند منابع ملی را می‌فروشد و به پول نقد تبدیل می‌نماید. می‌خواهد به خیال خودش دیگر چیزی برای آیندگان باقی نگذارد، در یکی از مصاحبه‌های رژیم وقیحانه آمده است که "ما این مملکت را صحیح و سالم به کسی تحویل نخواهیم داد." رژیم می‌خواهد در زمان سلطه‌اش آخرین قطره نفت را هم بفروشد. اخیراً درآمد نفت آنقدر زیاد شده که اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران قادر به جذب آن نیست و هرگونه سرمایه‌گذاری‌ای در داخل کشور سبب تشدید تورم می‌گردد. در نتیجه رژیم وابسته به ناچار دارد پولها را از ایران خارج می‌کند و در کشورهای دیگر سرمایه‌گذاری می‌نماید و به مبالغ کلان اسلحه می‌خرد. او حتی در انگلستان سرمایه‌گذاری می‌کند و به بانک جهانی وام می‌دهد. یعنی پولی را که بابت بهای نفت گرفته است دارد به خود امپریالیستها پس می‌دهد. اکنون رژیم بهترین مشتری کارخانه‌های اسلحه‌سازی امپریالیستها است و پشتوانه او هم در این کار، منابع نفت وطن ما است نام این دزد بزرگ منابع نفتی برای همیشه در تاریخ وطن ما ثبت خواهد شد.

پولی را که رژیم از فروش نفت به دست می‌آورد اگر در دست یک حکومت خلقی بود می‌توانست نیروهای تولیدی جامعه را سرعت رشد دهد و در عرض چندسال یک قدرت عظیم اقتصادی را بوجود بیاورد، سطح زندگی خلق را بالا ببرد و به خلقهای منطقه و سایر نقاط جهان در مبارزه با امپریالیزم کمکهای قابل توجهی برساند. اما این پولها اکنون در دست یک رژیم مزدور امپریالیزم و یک دلال کثیف کارخانه‌داران آمریکا و اروپا است. او با این پولها حتی قادر نیست اقتصاد سرمایه‌داری وابسته ایران را بیشتر از حد معینی رشد بدهد، چون این اقتصاد سرمایه‌داری وابسته به علت ماهیت خود گنجایش سرمایه‌گذاری زیاد و سریعی را ندارد و در نتیجه اگر به سرعت و بیشتر از حد معینی در آن سرمایه‌گذاری شود تورم شدید ایجاد می‌شود. در نتیجه رژیم این پولها را به طرق مختلف به امپریالیستها باز می‌گرداند. یکی از مهمترین راههای خرج این پولها خرید اسلحه و کمک به سرکوب مبارزات خلقی در آسیا و افریقا است اگر رژیم پوشالی ویتنام جنوبی با پول آمریکا ژاندارم منطقه جنوب شرقی آسیا است و در نتیجه آمریکا برای نگهداری او باید پول خرج کند، ولی رژیم پوشالی ایران چنین نیست و می‌تواند برای سرکوب خلقهای آفریقا و جنوب آسیا و خدمت به امپریالیزم از پولهای فراوان نفت استفاده کند. رژیم برای امپریالیستها یک نوکر بی‌جیره و مواجب است. خلاصه، رژیم بزرگترین خریدار اسلحه امپریالیستها است. ارقام خرید او از بزرگترین ارقام خرید اسلحه در تمام تاریخ جهان است. از تانک انگلیسی گرفته تا آخرین مدل هواپیما و موشک آمریکایی. علاوه بر این او پولهای زیادی هم صرف ساختن تأسیسات نظامی، راهها، بنادر و فرودگاههای سوق‌الجیشی و غیره می‌کند که از این نظر هم شاید در دنیا کم نظیر باشد. این مخارج سنگین نظامی که به قیمت غارت ثروت طبیعی وطن ما تمام می‌شود و به خاطر انجام وظیفه خاصی است که رژیم در منطقه دارد. رژیم ژاندارم مأمور سرکوب خلقهای منطقه، محافظ خلیج فارس و نگهبان کشتیهای نفتی امپریالیستها در خلیج فارس، تنگه هرمز و حتی شمال اقیانوس اطلس و پایگاه

نظامی ناتو بر علیه اتحاد شوروی است. این سه وظیفه عمده رژیم او را مجبور می‌کند که با مدرنترین اسلحه‌های جهان مسلح شود. پشتوانه مادی این کار هم فراهم است. منابع نفتی خلق ایران که در آینده و در یک حکومت سوسیالیستی می‌تواند در خدمت خلقهای ایران، منطقه و جهان قرار گیرد و در مبارزه با امپریالیزم و ساختمان صلح سوسیالیزم یاریشان کند.

یکی دیگر از راههای خرج پولهای نفت تبلیغات جهنمی رژیم است که شاید در جهان بی‌نظیر باشد. تأسیسات عظیم و مدرن مخابراتی و گسترش وسیع رادیو و تلویزیون در سطح کشور و استفاده از اقمار مصنوعی برای مخابره تصویرهای تلویزیونی صرفاً در زمینه این تبلیغات است. جشنهای به اصطلاح انقلابی رژیم در دهه اخیر از مسخره‌ترین و کثیف‌ترین و در عین حال پرخرجترین تبلیغات تاریخ است. بجز مأموران رژیم، در خود ایران و در سراسر جهان حتی یک نفر انسان آزاد هم بدون اینکه قبلاً پولی از رژیم گرفته باشد، حاضر نیست یک کلمه از این جشنها دفاع کند. حتی مطبوعات و روشنفکران بورژوازی امپریالیستی هم این جشنهای کثیف و مسخره را شدیداً می‌کوبند و به باد مسخره می‌گیرند. خود مأموران رژیم هم وقتی مجبورند از این جشنها دفاع می‌کنند به بلای چشمک زدن و زهرخند، خود به فرو خوردن دچار می‌شوند.

بخش دیگر اقتصاد ایران که سهم عمده‌ای از رشد اقتصادی ایران را بخود اختصاص داده، بخش خدمات است. این بخش از اقتصاد ایران در این مورد با نفت پهلو می‌زنند. بطوری که از ۰/۳ درصد رشد تولید ناخالص ملی در سال ۴۹، ۳/۳ آن ناشی از رشد تولید نفت و ۳/۱ آن ناشی از رشد بخشی از خدمات بوده است. در حالیکه فقط ۰/۶ از یک درصد آن ناشی از رشد بخش کشاورزی و ۱/۸ ناشی از رشد تولیدات با اصطلاح صنعتی و معدنی (غیر نفتی) بوده است. گسترش زیاد بخش خدمات از ویژگیهای اساسی رشد اقتصادی سرمایه داری وابسته به امپریالیزم است. کشورهای وابسته، چنانکه گفتیم، چون دروازه ورود کالاهای خارجی و پایگاه خروج مواد اولیه هستند، بنابراین بخش خدمات در یک یا چند شهر بزرگ آنها شدیداً توسعه می‌یابد و سایر بخشهای اقتصادی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. قسمت اعظم بخش خدمات اقتصادی ایران را، سیستم وسیع بانکی، حمل و نقل، مخابرات، بوروکراسی عظیم دولتی و خصوصی، ارتش، شهربانی و سازمان امنیت تشکیل می‌دهد.

خلاصه غارت منابع ملی، رشد بورژوازی کمپرادور و بوروکراتیک و هجوم سرمایه‌های امپریالیستی، پرولتریزه کردن خرده بورژوازی، استثمار وحشیانه زحمتکشان و گران شدن پی در پی و شتابان کالاهای مورد مصرف مردم، این است آنچه که رژیم وابسته به امپریالیسم و دستگاه تبلیغاتی اش رشد اقتصادی می‌نامند.

“پایان”